

مَرْسَى الْفَوْقَادِ



تلہ کابین رامسر
مجتمع رفاهی تفریحی شهر سبز رامسر





میش کابین رامسر

مجتمع رفاهی تفریحی
شهر سبز رامسر
تله کابین رامسر

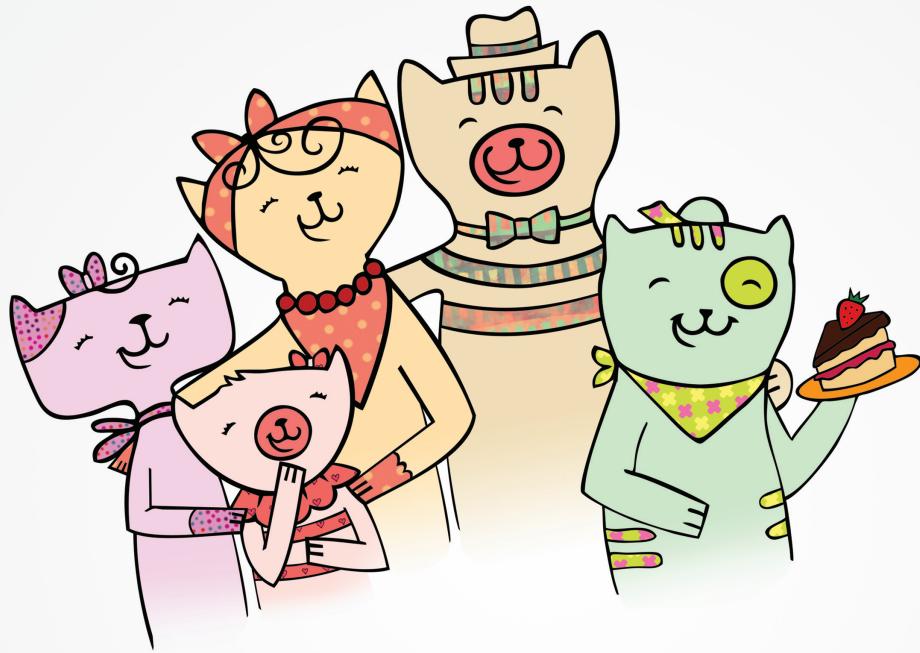
طرح و اجرا : کانون تبلیغات مدیران
نویسنده و تصویرگر : عاطفه سفری



مجتمع اقامتی تفریحی شهر بزرگ رامسر (تلکابین رامسر) RAMSAR GREEN CITY RESORT

مجتمع رفاهی تفریحی شهر سبز رامسر (تلکابین رامسر) از سال ۱۳۹۱ فعالیت های فرهنگی و هنری خود را در حوزه کودکان آغاز نموده که می توان به فعالیت هایی از قبیل : کتاب داستان کودک کتاب رنگ آمیزی، کتاب آموزشی الفبا ، آموزش زبان انگلیسی و نمونه های مشابهی اشاره نمود.

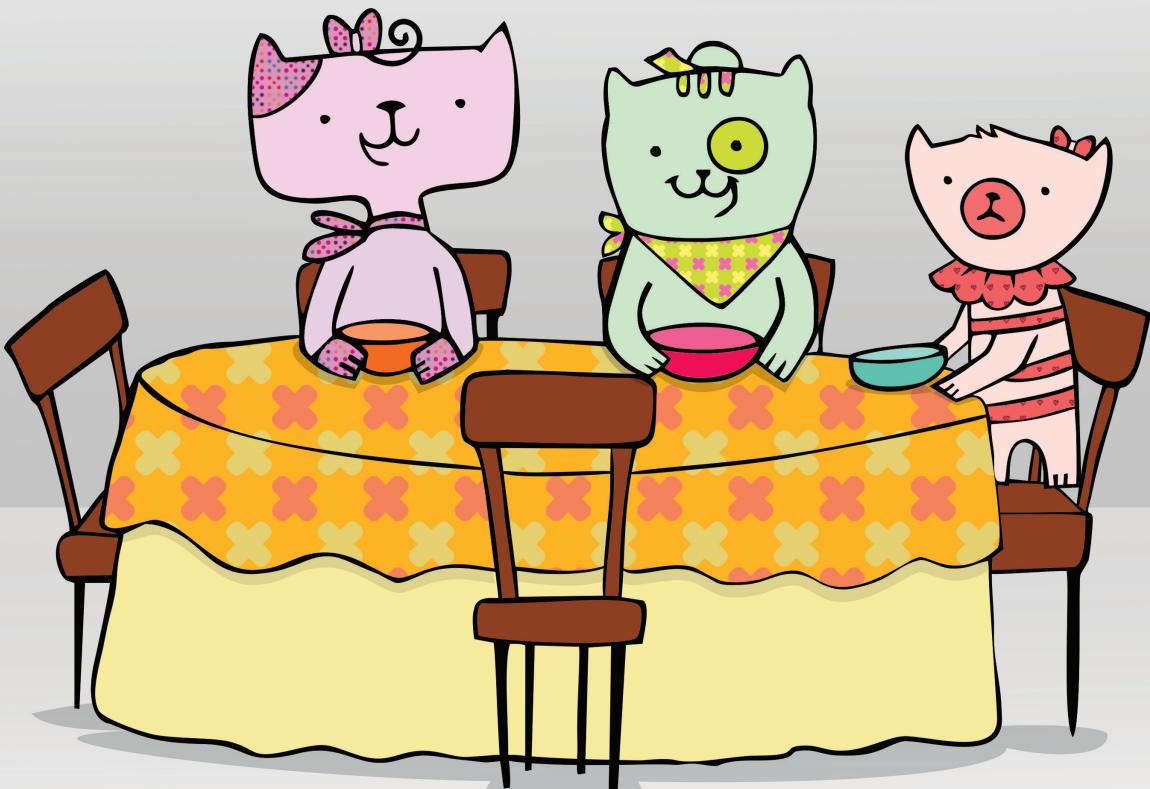
مجموعه در سال ۱۳۹۶ تصمیماتی در جهت ایجاد بسترهای گسترده در زمینه های آموزش کودکان با محوریت احراق شعار فرهنگی مجموعه با مضمون ”در جامعه شاد افراد سالمترند“ اتخاذ نمود و از این رو نوید تهیه و تولید نمایش های صوتی و پویا نمایی کتابهای مخصوص کودکان را در سالهای آتی به والدین محترم می دهد.



یکی بود یکی نبود یه خونه بود پر از پیشیای مهربون. مامان پیشی و
بابا پیشی، سه تا بچه داشتن. اولی یه دختر عاقل و مهربون بود به
اسم پیشا، دومی یه پسر شیطون و شکمو بود به اسم پیشول، سومی
یه دختر کوچولوی باهوش و زرنگ بود به اسم پیشیل. اوها خوشبخت
ترین پیشیای دنیا بودن چون خیلی هم دیگر و دوست داشتن.



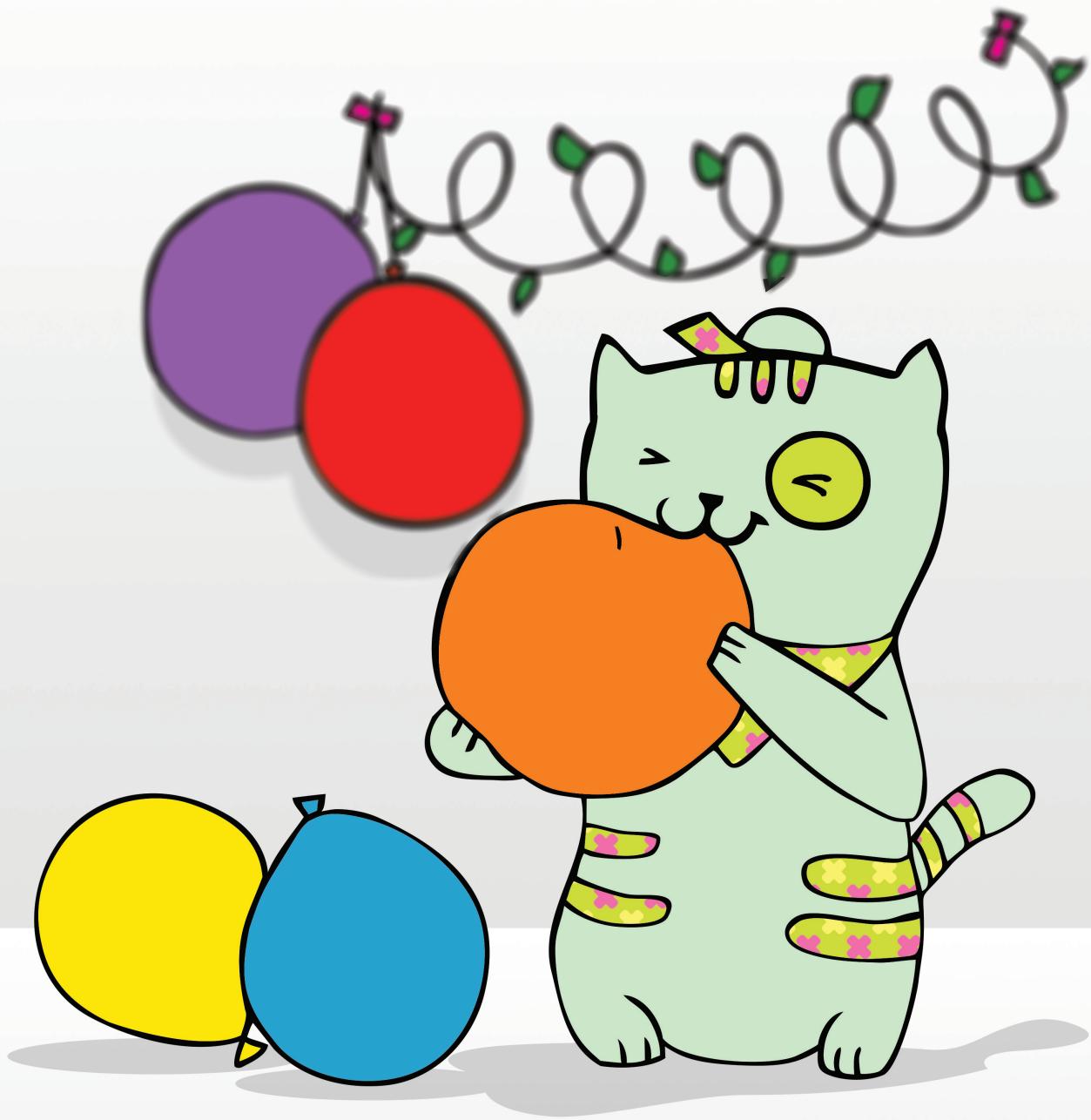
داستان از اونجایی شروع شد که یه روز مامان پیشی بعد صبحونه با بچه ها خداحافظی کرد و برای چیدن سیبای خوشمزه به سمت جنگل رفت و از پیشیا خواست که مراقب خودشون باشن تا بتونه با خیال راحت خرید کنه و براشون سیبای خوشمزه بیاره.



پیشا رو کرد به خواهر و برادر کوچیکترش و گفت : امروز روز تولد مامانه ! بیاین با هم دیگه یه
جشن تولد قشنگ برashaش بگیریم .
پیشول گفت : وای این یه فکر عالیه ! تزئین خونه با من و پیشیل ، کیک تولد هم با تو !



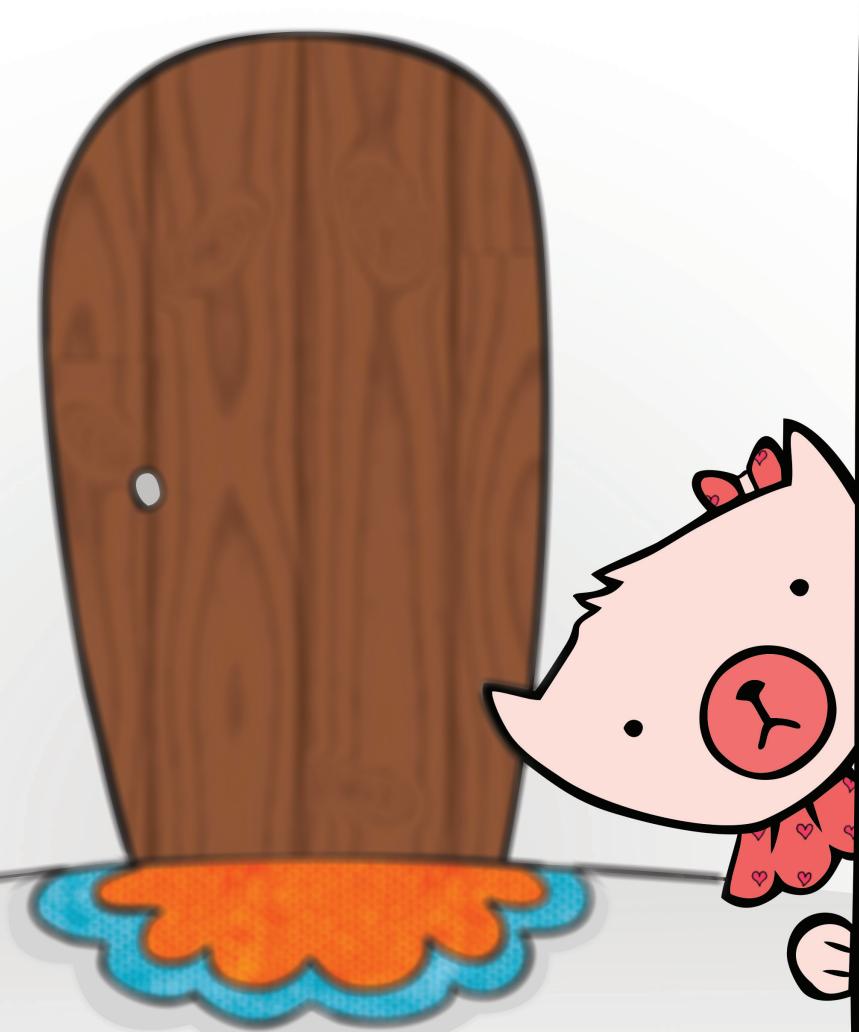
اما پیشیل از این موضوع اصلا خوش نیومد و با عصبانیت گفت :
من خودم بدم همه کارا رو تنها یی انجام بدم !
من حتی می تونم تنها یی واسه مامان جشن تولد بگیرم !
پیشا گفت : اما پیشیل اینکارا واسه تو خیلی سخته !
پیشیل با صدای بلند گفت : نه ! اصلا سخت نیست ...



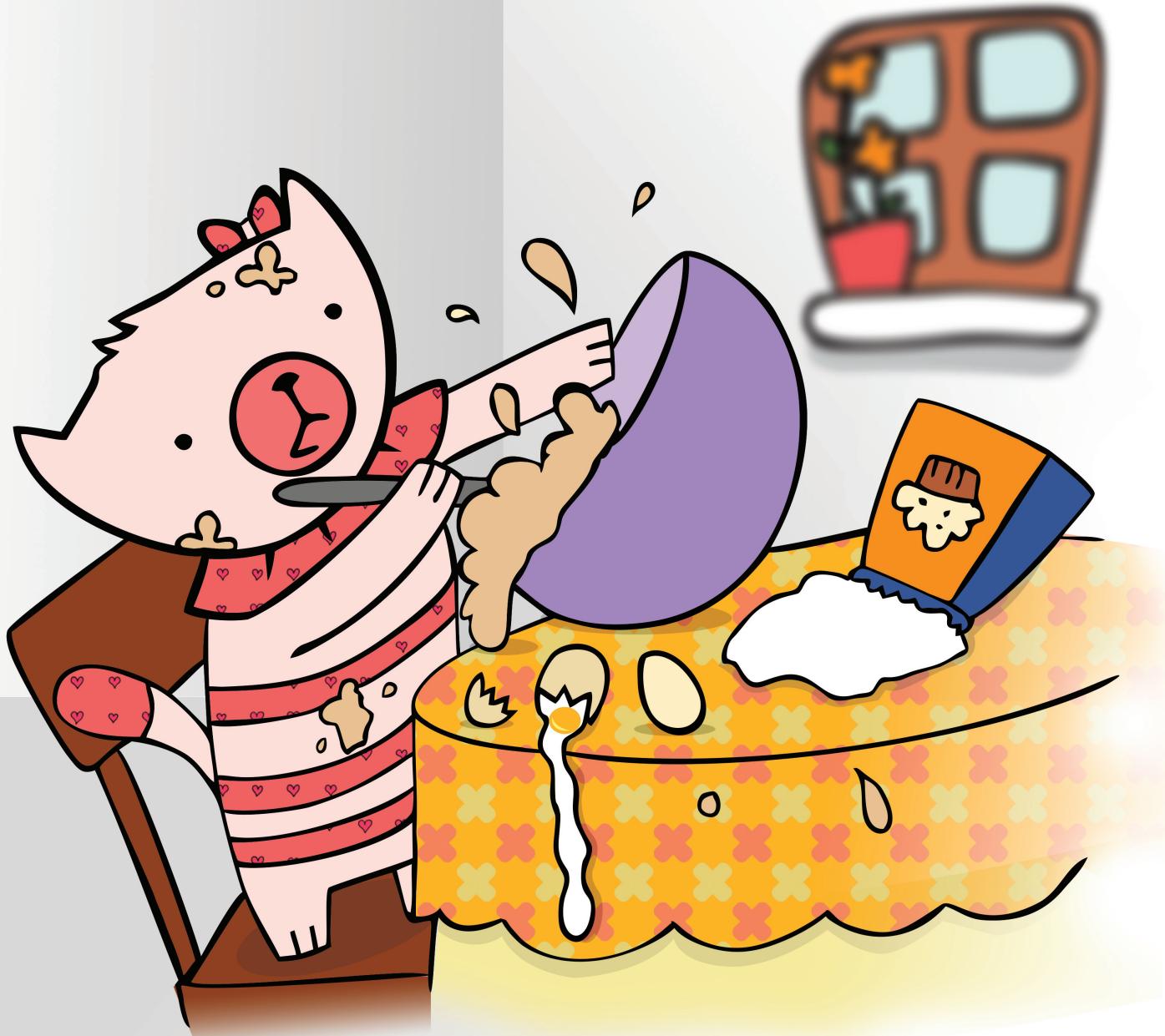
پیشول رفت و شروع کرد به تزئین خونه و کلی بادکنک رنگی باد کرد. اینقدر با دقت اینکارو
کرد که حتی یه دونه بادکنک هم نترکید و خونه با تزیینای اون رنگی و شاد شد.



پیشا شروع کرد به پختن یه کیک خوشمزه و اسه تولد . آخه اون از مامان پیشی یاد گرفته بود کیکای خوشمزه چجوری درست میشن و همیشه و اسه عصر و نه کیکای خوشمزه میپخت.



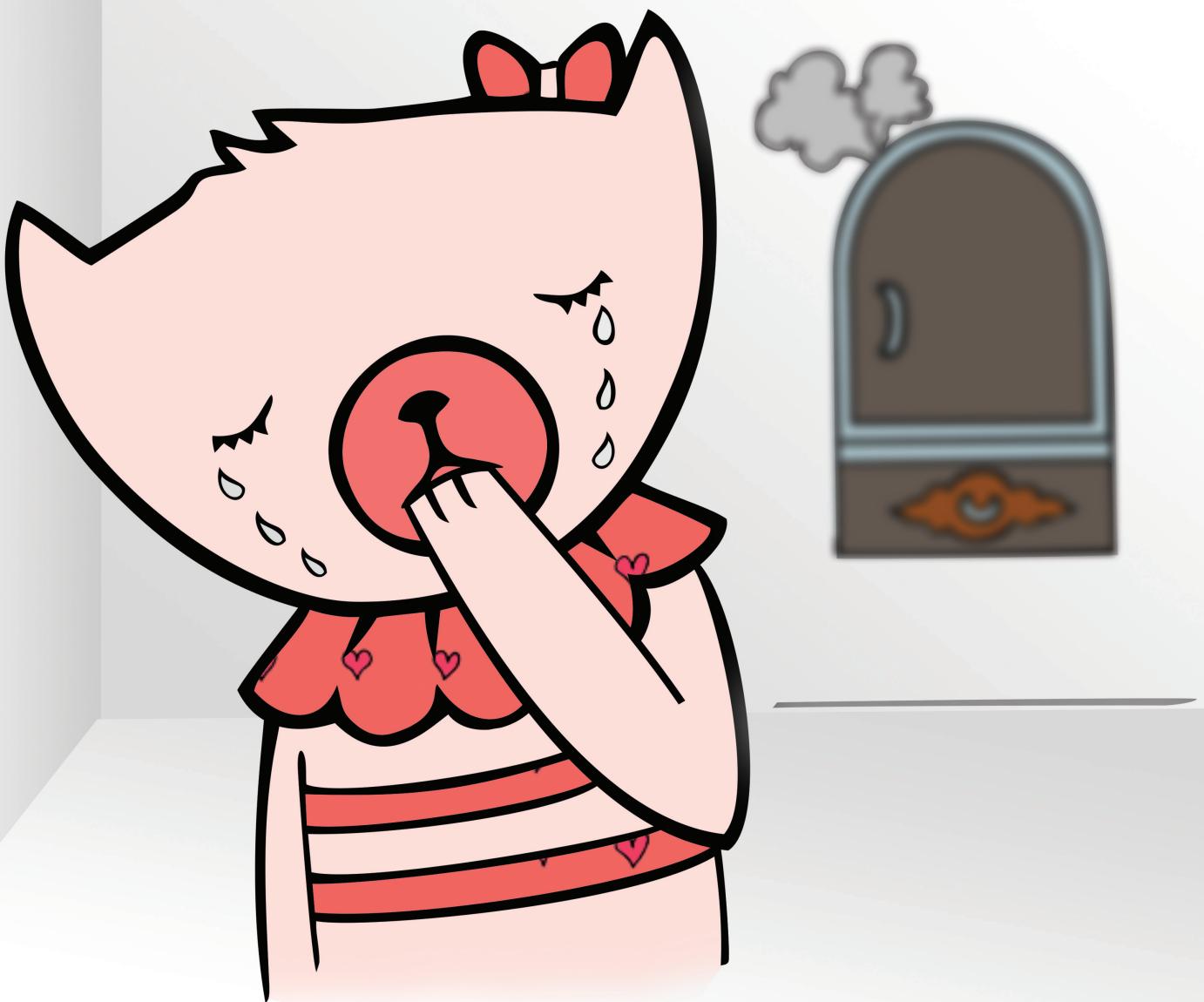
پیشیل یواشکی اومند و خواهر و برادرشو در حال
انجام کارای تولد دید و با خودش گفت : دیگه
وقتشه منم کارای لازم واسه تولد مامان پیشی رو
شروع کنم .



پیشیل شروع کرد به درست کردن کیک تولد. با خودش گفت حالا به همه ثابت میکنم که من میتونم یه کیک بزرگتر از کیک پیشا درست کنم! ولی اون هنوز خیلی کوچولو بود و نمی تونست اینکارو به خوبی و درست مثه پیشا انجام بده واسه همین همه جا رو کثیف کرده بود.



پیشیل کار خیلی خطرناکی کرد! واسه اینکه مایع کیک رو
بذاره تو اجاق دستشو برد توی اجاق روشن!
اجاق خیلی خیلی داغ بود!



گرمای اجاق او نقدر زیاد بود که دست پیشیل رو سوزوند و او نو به گریه انداخت. ولی ته دلش هنوز
دوست نداشت با خواهر و برادرش همکاری کنه.



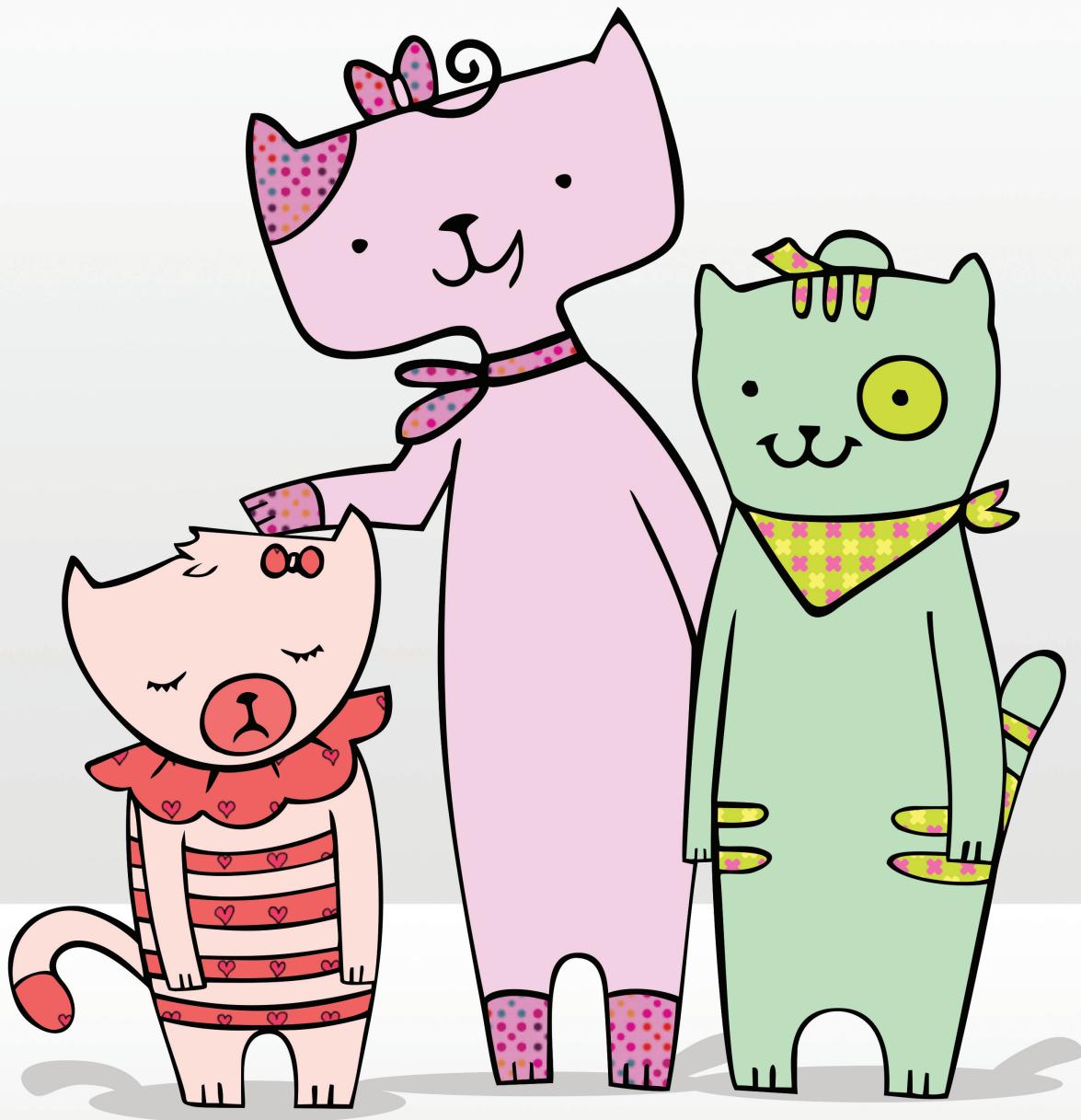
همین که پیشیل داشت گریه میکرد، پیشا هم با گیک خوشبوی که
پخته بود از اون سمت رد میشد که چشمش به پیشیل افتاد و ازش
پرسید: خواهر کوچولو، تو کارای تولد نیاز به کمک نداری؟ پیشیل هم
چون نمیخواست پیشا چشمای پراشک و دست سوختشو ببینه
صورتشو بر نگردوند و گفت: نه من خودم از پس همه کارا بر میام!



پیشیل خیلی تلاش کرد بادکنکا رو کامل باد کنه، اما نتونست که نتونست!
انگاری بادکنکا دلشون نمیخواست باد بشن و داشتن لجبازی میکردن! اون
 فقط یه بادکنکو باد کرد اونم یهو ترکید. پیشیل خیلی خیلی خسته و
 ناراحت شد و با ناراحتی گفت: ای بادکنکای بدجنس پس چرا باد نمیشین؟



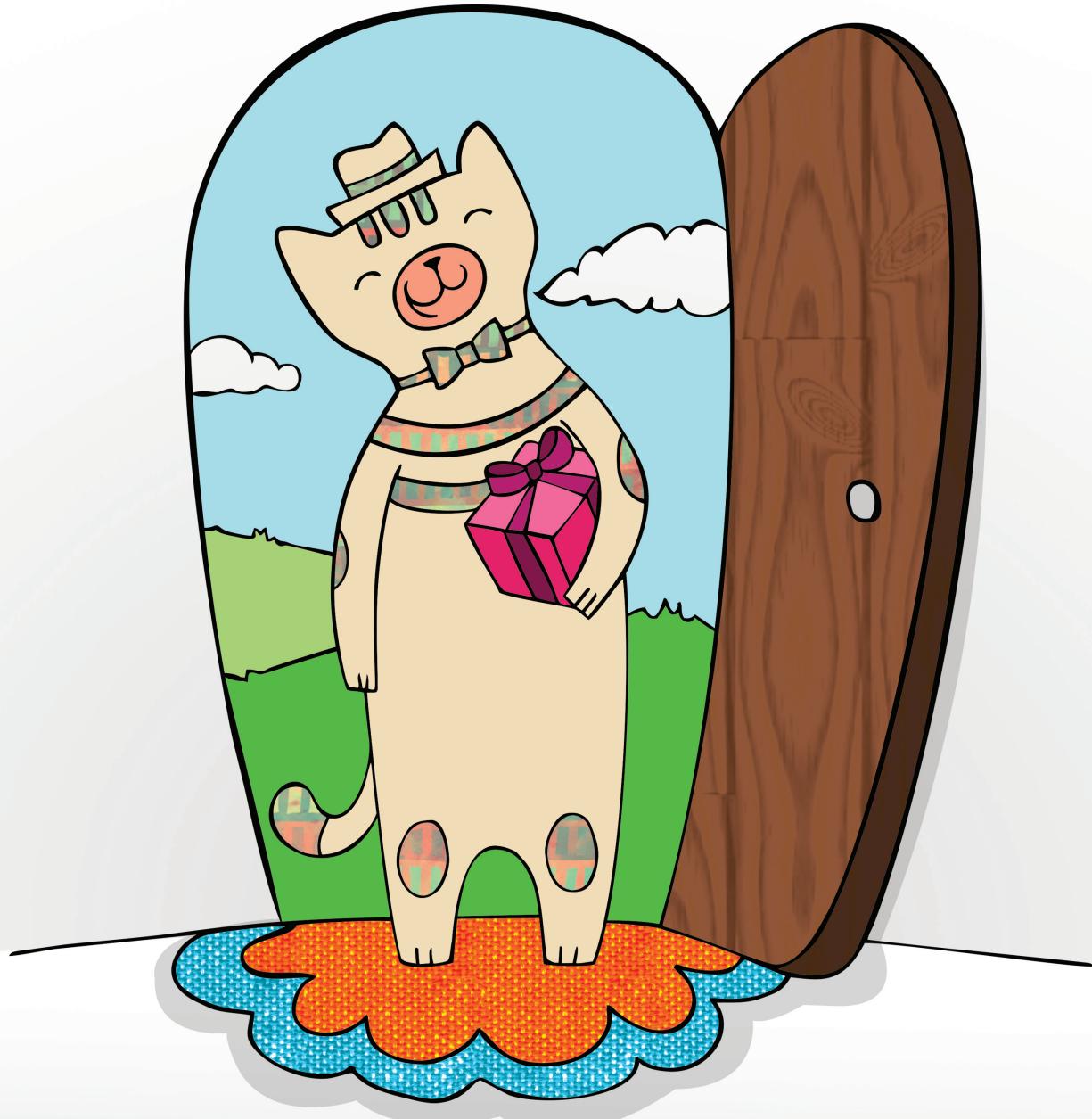
پیشیل هنوز کوچولو بود، قدش نمیرسید تزئین رنگیا
رو بچسبونه به دیوار واسه همون از یه چهار پایه کمک گرفت
ولی پاش لغزید و نزدیک بود از روی چهار پایه بیوفته زمین!
پیشا و پیشول که می دونستن اون از پس این کارا به تنها یی بر
نمیاد، او مده بودن تا یه سرو گوشی آب بدنه و بیینن پیشیل در
چه حاله؟



اونا وقتی دیدن پیشیل تو کاراش دچار مشکل شده، تصمیم گرفتن که باهاش صحبت کنن که دست از لجباری برداره. پیشا با مهربونی گفت : خواهر کوچولوی من! میدونم چقدر خسته ای و نتونستی کارا رو درست انجام بدی. اما آگه بخوای هنوز میتوانی برای تولد مامان بهمون کمک کنی!



کیک تولد مامان پیشی هنوز تزئین نشده بود! پیشا گفت: مامان پیشی عاشق توت فرنگی و شکلاته. پیشویل با دهن پر از توت فرنگی گفت: درست مثل من! من میتونم توت فرنگیای همه دنیا رو تو یه روز بخورم. پیشیل هم که با دقیقت داشت کیک و با شکلات و توت فرنگی تزئین میکرد گفت: می خوام برای مامان پیشی یه قلب خوشگل روی کیکش بکشم. پیشا هم با خوشحالی گفت: پیشیل این کیک بهترین کیک تولدیه که من تا حالا دیدم.



بابا پیشی که صبح اون روز از تصمیم بچه ها با خبر شده بود، بعد کار او مدم خونه، در و باز کرد و با صدای
مهربونش بچه ها رو صدا زد : بچه ها من او مدم! پیشیا من او مدم! اینم از کادوی تولد مامان پیشی!



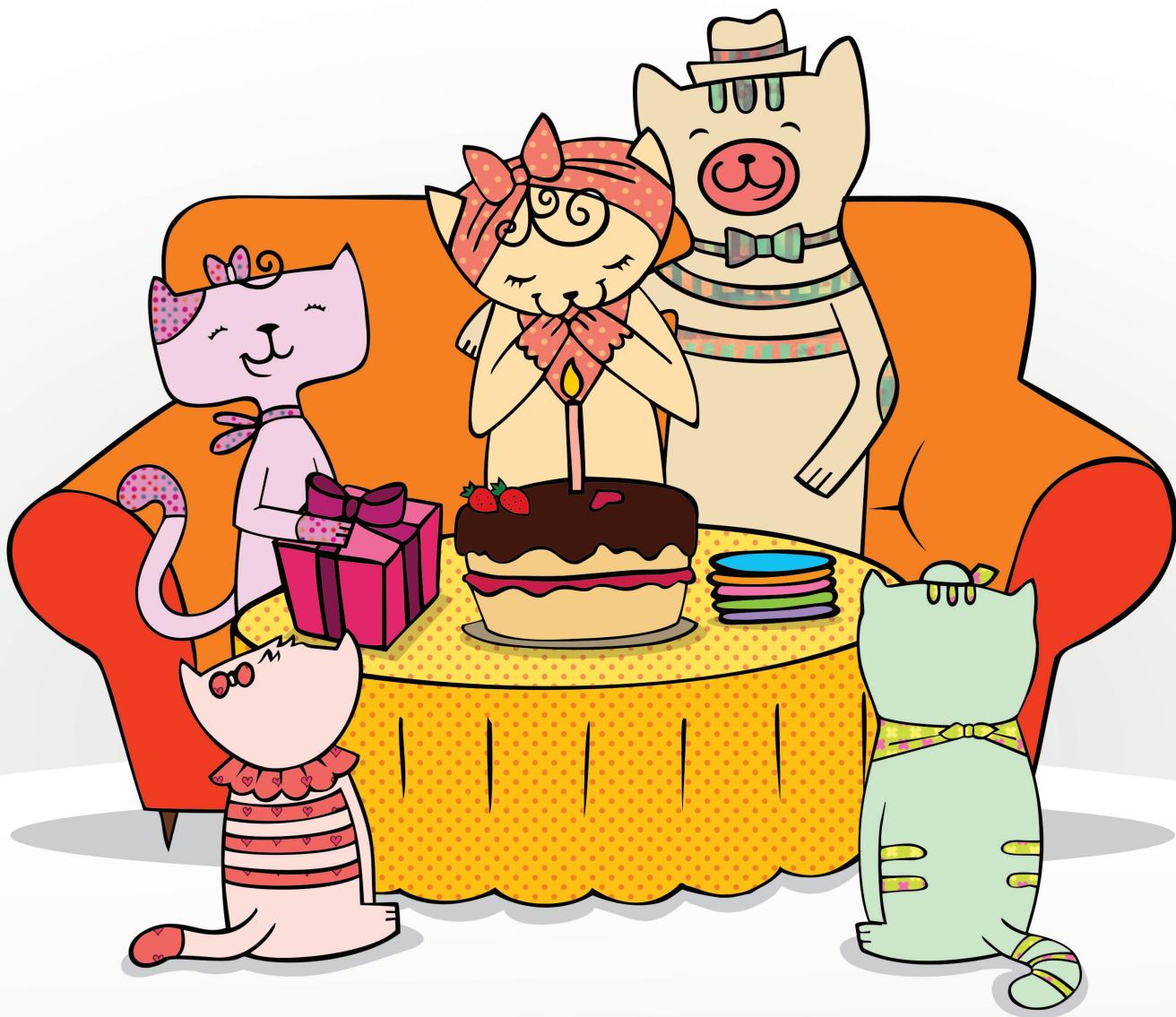
پیشیا خیلی خوشحال بودن که تولد مامان پیشی حالا دیگه کامل شده و همه منتظر بودن که مامان
پیشی از راه برسه و با دیدن این تولد ذوق زده بشه!



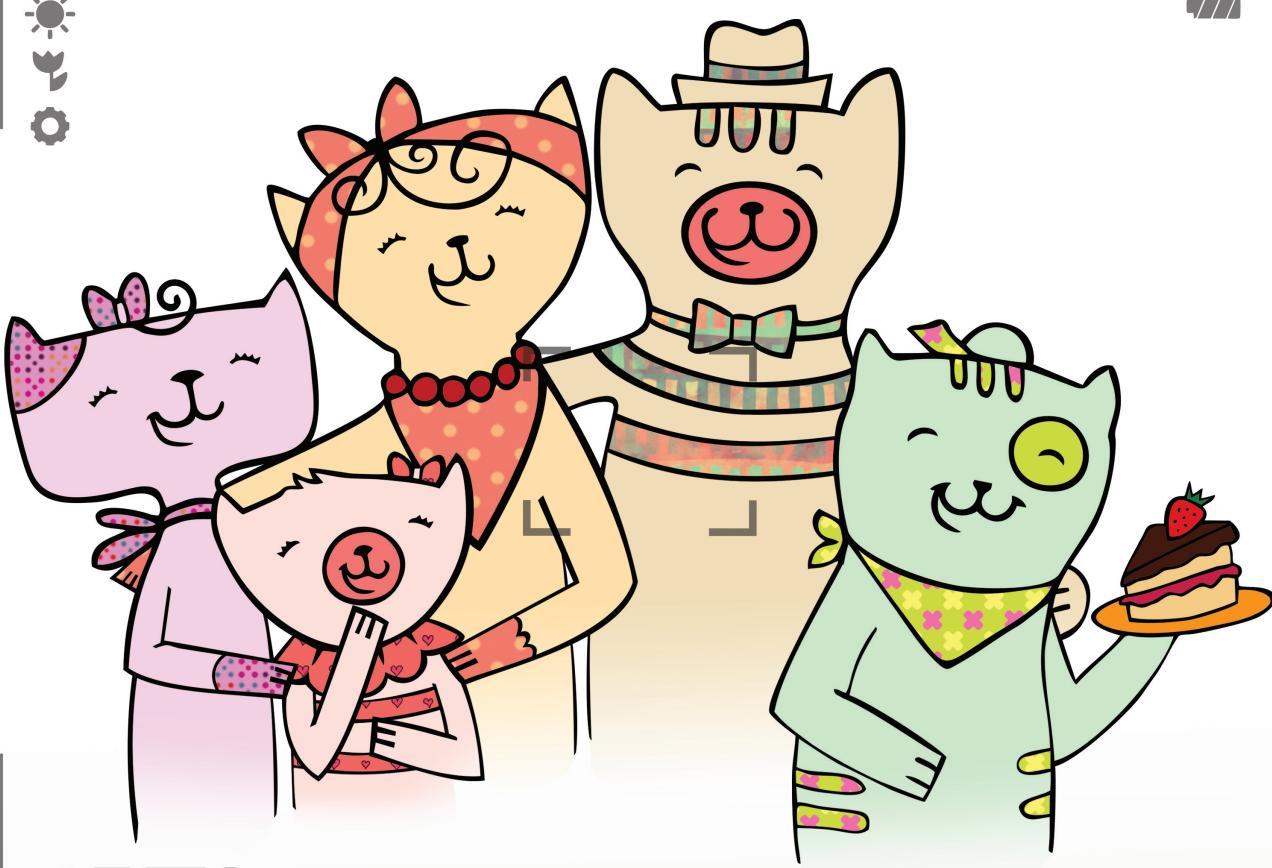
بالاخره مامان پیشی برگشت خونه و در زد. پیشیل با صدای آهسته گفت: میشه من درو باز کنم؟ بقیه پیشی ها هم با صدای آهسته جوابشود دادن و گفتن: بله البته که میشه. پیشیل رفت و درو واسه مامان پیشی باز کرد و با خوشحالی سلام کرد. مامان پیشی با دیدن پیشی کوچولوش خوشحال شد و با مهربونی گفت: سلام به روی ماهت به چشمون سیاهت پیشیل کوچولو ... کوچول موچولو ...



پیشیل دست مامان پیشی رو گرفت و آوردش توى خونه پیشا و پیشول و بابا پیشی با خوشحالی یک صدا گفتن: تولدت مبارک ... مامان پیشی از هیجان سبد سیبا از دستش افتاد زمین و از خوشحالی شروع کرد به گریه کردن و با صدای مهربونش گفت: من خوشبخت ترین پیشی رو زمینم وقتی خونوادم اینقدر دوستم دارن و همیشه به فکر خوشحالی من هستن .



مامان پیشی وقتی کیک خوشمزه‌ی روی میز رو دید با خوشحالی گفت : این ... این بهترین و
قشنگترین کیک تولدمه ! آخه مامان پیشی عاشق توت فرنگی و شکلات بود. پیشا هم برash
کیک وانیلی با یه لایه مربای توت فرنگی درست کرده بود . پیشیل هم اوно با شکلات و
مربای توت فرنگی و چنتا توت فرنگی تازه تزیین کرده بود.



همه کارای تولد مامان پیشی به خوبی انجام شد و به همه خیلی خوش گذشت. اون روز وقتی پیشیل دستنشو سوزوند و نتونست کارای تولد رو به تنها یی انجام بده، فهمید که نتیجه لجباری چی میشه و خونواده بهتر از هر کسی تو سختیا کمکش میکنه.



فایل صوتی این داستان رو از اینجا دانلود کن!

WWW.TELECABINRAMSAR.COM

میشیل میادن

پیشیل یه گربه کوچولو تو یه خونواده گربه ای بود. او نا تصمیم گرفتن که برای مامان پیشی یه جشن تولد بگیرن. اما پیشیل کوچولو با لجباری خودشو تو در درسر انداخت و حاضر نبود که دست از لجباری برداره. تا اینکه...



هدیه تله کایین رامسر

TELECABINRAMSAR.COM
TEL : 011-5505 | SMS : 30002818